

عرفان‌نمایی در قرنهای هفتم و هشتم هجری

لیلا امینی لاری*

و رحمت رب و رهروان طریق کمال و ناظران صفات جمال و جلال الهی. عرفان شناسایی حق و گرایش به اوست؛ اینکه با ضمیری پاک و دلی روشن در مظاهر جمال و جلال الهی بنگرند و با ایمان و عقیده‌ای راسخ، محبت حق را در دل جای دهند و راهی به سوی جمال بی‌نهایتش بیابند و در آن راه گام بردارند که ثمره نظر ایمان است و ثمره قدم، عرفان (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۳).

برای رسیدن به مقصود شناخت و گرایش لازم و ملزوم یکدیگرند. شناسایی حق دو طریق دارد، یکی راه استدلال و دیگر تصفیة باطن و شهود. طریق اول خاص علمای و راه دوم مخصوص اولیا و عرفاست. در حقیقت، عرفا در طی مراحل سلوک تنها به استدلال عقلی تکیه نمی‌کنند؛ بلکه اساس کار را

چکیده: عارف نمایان، همواره، به ظواهر اجتماعی و شمایل فرهنگی مکتب عرفان آسیب رسانیده‌اند، و بسیاری را در دام خود گرفتار کرده‌اند. از اینرو، شناخت عارف‌نمایان و آسیبی که از ایشان بر مکتب عرفان وارد آمده بسیار مهم و ضروری می‌نماید. در این مقاله چارچوب مکتب اصیل عرفان تعریف شده تا با مشخص شدن مرز عرفان و عرفان‌نمایی، شناخت عارف‌نمایان، با توجه به ویژگیهای ایشان، میسر شود. در تحقیق بخشیدن به این امر، آثار بزرگان قرنهای هفتم و هشتم هجری بررسی و نکات مربوط به موضوع دسته‌بندی شده است. نکته مهم دیگر انگیزه‌های عرفان‌نمایی و شکلهای مختلف آن در دو قرن یاد شده است که در این مقاله به آن نیز پرداخته شده است.

کلیدواژه: تاریخ ایران و اسلام، عرفان، عارف، عرفان‌نمایی، مرآیه، مباحیه.

*عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور، مرکز شیراز.

مقدمه

اولیا و عرفا خزینه‌داران علم ازلی هستند و مقربان درگاه و امانتداران و برگزیدگان حق و مشمول لطف

را می‌توان در آن یافت؛ افکار و اندیشه‌هایی عالی که سعادت جامعه بشری را تضمین می‌کند و آرامش و طمأنینه روح را به ارمغان می‌آورد و عارف، آن انسان والایی که ایستاده است با خداوند خویش^۱ (عطار، ۱۳۷۴: ۱۵)، پرورده چنین مکتبی است. آنکه خدای او را به مراتب شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده باشد و این مقام از حال و مکاشفه بر او ظاهر شده باشد و مکاشفه آن است که گفته‌اند: لو کشف الغطاء ما ازدت یقیناً (همان: ۲۷۴)؛ ولی به مقتضای آنکه:

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست
جز به خلوتگاه حق آرام نیست

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۷۹/۱)

در طول تاریخ در کنار این حقیقت، چهره ناخوشایند عارف‌نمایان و مدعیان نیز به چشم می‌خورد. شیخ نجم‌الدین رازی در *مرصادالعباد* این مطلب را چنین بیان می‌کند که حق تعالی بر خاصان خود غیور است و مدعیان کذاب که خود را واصلانی کامل وانمود می‌کنند، پرده‌های عزتی هستند که حق بر روی خواص خویش فروگذاشته و مدعی را قبه غیرت صاحب معنی گردانیده تا از نظر نامحرمان این حدیث محفوظ مانند که: اولیائی تحت قبایی، لایعرفهم غیری (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۵۴۳) در واقع، مفاهیم عالی و ارزشمندی که این مکتب انسان ساز در اختیار طالبان حق قرار می‌دهد، با سوء استفاده و بهره‌برداری گروهی متظاهر و فریبکار، چهره‌ای کاملاً متفاوت به خود می‌گیرد و دام راه سالکان می‌شود.

پیران و مردان حق، دستگیر و راهنمای مریدان و سالکان طریق‌اند؛ زیرا راه حق، راهی است سخت و دشوار و به قول حافظ:

این‌راه را نهایت صورت کجا توان بست
کش صد هزار منزل بیش است در بدایت

۱. در *تذکرة الاولیا*، این سخن از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است.

در کشف و شهود باطنی، عشق و جذبۀ الهی می‌دانند. چنین معرفتی معرفت شهودی است و سرّ آفرینش کائنات برای این معرفت بود؛ چنانکه فرمود: و خلقت الخلق لاعرف. (همان: ۱۱۸)

مکتب عرفان، که مجموعه‌ای گسترده از میراث مکتوب و فعالیت‌های تربیتی، فرهنگی، علمی، کلامی و اجتماعی است، مکتبی است شورآفرین، روح‌بخش و انسان‌ساز. عشق الهی دل و جان عارف را گرم می‌کند و حقایق جهان هستی را در نظرش به زیبایی جلوه‌گر می‌سازد؛ چنین شخصی نه تنها به حق عشق می‌ورزد که دنیا را نیز مظهر جمال و جلال حق می‌داند.

در یک کلام می‌توان مکتب عرفان را مکتب عشق نامید و مذهب عارف را عشق و محبت به حق و همه مظاهرش دانست که:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست
عاشقان را ملت و مذهب خداست

(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۴۳/۱)

اصل و ریشه این مکتب از قرآن، سنت و سیرت پیامبر (ص)، سخنان و اعمال ائمه و اولیا و بزرگان سیراب می‌شود. در *تذکرة الاولیا* سخن جنید نقل شده که این راه را کسی باید که کتاب خدای را بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی (ص) بر دست چپ (عطار، ۱۳۷۴: ۳۶۶).

عرفان واقعی در برابر جمود، تعصب، خام‌اندیشی و سختگیری‌های بی‌مورد و تاریک‌اندیشی‌های میان‌تهی قد علم می‌کند و هدفی جز تهذیب و آرایش اخلاق و پیراستن مذهب از اوهام و خرافات ندارد. اینکه دین تنها در عبادت‌های ظاهری و عقاید تقلیدی خلاصه نمی‌شود و از هر دلی به حق راهی است: الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق (لایحیی، ۱۳۷۴: ۴۴) و فرقه‌سازیه‌ها و اختلاف‌های بی‌جا از تعصب و خودمحوری ناشی می‌شود.

قصد این مکتب، آزاد کردن انسان است: بند بگسل باش آزاد ای پسر (مولوی، ۱۳۶۳: ۴/۱) و لطیفترین تعلیمات اخلاقی

ارائه شده است؛ سپس به مصادیق مختلف عرفان‌نمایی در این محدوده زمانی پرداخته شده تا نشان داده شود که اعمال مدعیان در چارچوب اصول مکتب عرفان نمی‌گنجد.

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرنهای هفتم و هشتم هجری
حمله خانمان برانداز مغول در پاییز سال ۶۱۶ هجری، یکی از مهمترین و هولناکترین رویدادهایی است که در طول تاریخ ایران می‌توان از آن یاد کرد. عبید زاکانی در این باب می‌گوید:

چنگیزخان که امروز به کوری اعدا، در درک اسفل،
مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است، تا
هزاران هزار بی‌گناه را به تیغ بی‌دریغ از پای
درنیاورد، پادشاهی روی زمین بر او مقدر نگشت
(عبید زاکانی، ۱۳۴۳: ۱۷۲).

در سال ۶۵۶ هجری بساط خلافت مستعصم، سی و هفتمین و آخرین خلیفه عباسی، به دست هولاکو، نواده چنگیز، برچیده شد. قتل خلیفه برای عالم اسلام ضربه‌ای سخت بود و تا سال ۶۹۴ هجری که غازان خان دین اسلام را پذیرفت، مسلمانان در رنج بودند. از آن پس اسلام بار دیگر توان خود را بازیافت. غازان خان و برادرش اولجایتو، خدابنده، به عمارت و آبادانی ایران پرداختند؛ در حقیقت، فرهنگ غنی ایران بر فرهنگ مغول غالب شد.

خرافه‌پرستی، جهل، رکود و سستی مردم، از عوامل مهم نابسامانیهای فرهنگی - اجتماعی این دوران است. در تاریخ جهانگشا، در باب ورود مغول به بخارا، به طور خلاصه، آمده است:

چنگیز، سوار بر اسب، به درون مسجد جامع می‌رود
و چون به او می‌گویند اینجا خانه یزدان است، بر
فراز منبر می‌رود و می‌گوید: صحرا از علف خالی
است، اسبان را شکم پر کنند! و انبارها را می‌گشایند
و غله می‌آورند و صندوقهای مصاحیف را در صحن،

ولی در کنار پیران واصل، پیرانی هستند که از دیدگان، نور بصیرت می‌ربایند و خصم مریدان‌اند، نه یار و همراه ایشان؛ این راهزنان که مصحفی در کف چو زین‌العابدین دارند و خنجری پر قهر اندر آستین (مولوی، ۱۳۶۳: ۵۰۸/۳) خود را شیخی واصل وانمود می‌کنند ولی، درحقیقت، ابلیسانی آدم‌روی هستند که با ظاهری فریبنده، ساده‌دلان را می‌فریبند؛ مولانا به این امر اشاره کرده، می‌گوید:

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست

(همان: ۲۱/۱)

این انسان‌نمایان که گرانبارترین زنجیر رکود و جمود را بر گردن جان خویش بسته‌اند، هیچگاه نمی‌توانند دیگران را در راه اعتلا و تکامل به حرکت وادارند. ایشان، در طول تاریخ، عوام ساده‌دل را تحمیق کرده‌اند؛ البته، در بسیاری از مواقع، این اشخاص تنها در پی به دست آوردن جاه و مال و شهرت و مقبولیت نبوده‌اند؛ بلکه در امور سیاسی - فرهنگی جامعه تأثیراتی جبران‌ناپذیر و دامنه‌دار به جا گذارده‌اند و با ترویج عقایدی زیانبار، افراد بسیاری را به انحطاط کشانده‌اند.

شناخت مرز عرفان و عرفان‌نمایی دشوار است، ولی ناممکن نیست. باید از مفاهیمی که مکتب اصیل عرفان به دنبال گسترش آنهاست، درکی صحیح داشت و خصوصیات و مشخصات عارفان، همچنین عارف‌نمایان را دانست؛ در این صورت می‌توان هر آنچه را که در چارچوب مکتب عرفان است پذیرفت و آنچه را که خارج از این محدوده است، رد کرد.

از آنجا که خلأ فکری - فرهنگی و شرایط ناگوار اجتماعی - سیاسی جامعه، همواره محیطی مساعد برای فعالیت و سوءاستفاده عارف‌نمایان ایجاد می‌کند، نخست تصویری از فضای سیاسی - اجتماعی - فرهنگی قرنهای هفتم و هشتم هجری

(میرحسینی، ۱۳۷۲: ۷۹).^۳

می‌توان گفت قرن هفتم و هشتم، از وحشت‌بارترین و پرحادثه‌ترین دوران تاریخ ایران و مملو از قتل و غارت و جنایت است.

علاوه بر مطالبی که ذکر شد، واژگونگی مفاهیم نیز در این دوره، در تشتت فکری - فرهنگی مؤثر بوده است.

در تاریخ جهانگشا چنین آمده:

کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تحرمز و نیمت را صرامت و شهامت نام کنند... هریک از ابناء السوق در زیّ اهل فسوق، امیری گشته و هر مزدوری، دستوری و هر مزوری، وزیری و هر مدبری، دبیری... و هر شیطانی، نایب دیوانی... و هر خسی، کسی و هر خسیسی، رئیسی... و هر دستاربندی، بزرگوار دانشمندی... در چنین زمانی که قحط سال مروت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت، اخیار، ممتحن و خوار و اشار، ممکن و در کار... (جوینی: ۱۳۷۵: ۵/۱).

عبید زاکانی در رسالهٔ اخلاق الاشراف، روزگار خود را «زبدۀ دهور» و «خلاصۀ قرون» می‌خواند و دلیل می‌آورد که:

مزاج اکابر لطیف شده است و سنن و اوضاع سابق در چشم تمیز ایشان، خوار و بی‌مایه! و اظهار می‌کند که: مدتی شد که این ضعیف را در خاطر اختلاجی می‌بود که مختصری، مبنی بر بعضی اخلاق قدما که آن را خلق، اکنون (منسوخ) می‌خوانند و شمه‌ای از اوضاع و اخلاق اکابر این روزگار، که این را (مختار) می‌دانند، به تحریر رساند تا موجب فایدهٔ طالبان این علم و مبتدیان این راه باشد (۱۳۴۳: ۱۶۰).

می‌توان گفت که انحطاط فکری و عقلی در آغاز دورهٔ مغول نامحسوس است و با گذشت زمان آشکارتر

در دست و پای می‌اندازند و آنها را آخور اسبان می‌سازند و جامهای شراب روان می‌شود و ائمه و مشایخ و سادات و علما و مجتهدان عصر بر طویلهٔ آخور سالاران به محافظت ستور قیام نموده و امتثال امر می‌کنند!... در این اوضاع آشفته و تأسفانگیز، مولانا رکن‌الدین امامزاده، که از افاضل علما بود، به امام جلال‌الدین نامی، که مقدم و مقتدای سادات ماوراءالنهر بود و در زهد و ورع مشارالیه، از جنایات مغول حیران شده، می‌گوید: خاموش باش، باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست! و عامه، سخن چنگیز را که گفت: من عذاب خدا ام. اگر شما گناه‌های بزرگ نکردتی، خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی (عطا ملک جوینی، ۱۳۷۵: ۸۱/۱) به گوش جان می‌شنوند و تنها امر **لا تلتقوا بایدیکم الی التهلکه** (بقره، ۱۹۵) را به دست می‌گیرند؛ تعجبی ندارد اگر شیخ نجم‌الدین رازی می‌گوید: خوف و خطر آن است که از مسلمانی، آن قدر اسم و رسمی که مانده بود، به شومی معاملهٔ ما مدعیان بی معنی چنان برخیزد که نه اسم ماند و نه رسم... (۱۳۷۴: ۱۸).

در قرن هشتم، فساد و ظلم و ستم و انحطاط فکری - اخلاقی و نابسامانیهای اجتماعی حتی از قرن هفتم نیز بیشتر بوده است. از سال ۷۸۲ هجری، بار دیگر بلایی خانمانسوز به ایران رو کرد و تیمور، پسر امیر توغای، به این سرزمین لشکر کشید. اعمال وحشیانهٔ تیمور، خاطرۀ جنایات مغول را زنده کرد. به عنوان نمونه، وی، در ۷۹۵ هجری، کلیۀ اعضای خاندان مظفری^۲ را دستگیر و در قمشۀ اصفهان سر برید. گویند امیر تیمور در ضیافتی خونین که همهٔ مظفریان را گردآورده بود، خطاب به آنان گفت: آیا هیچ وقت این چنین بر سر یک سفره جمع شده‌اید؟ و یکی از ایشان پاسخ داد: اگر ما قادر بودیم که در یک جا جمع شویم و اتحاد کنیم، دیگر تو اینجا چه می‌کردی؟

۲. خاندان مظفری از اعرابی بودند که در صدر اسلام به خراسان آمدند و وسیعترین قلمرو دولت ایلخانی را تصاحب کردند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۷۳/۳).

۳. اصل حکایت در عجایب‌المقدور فی اخبار التیمور، (ص ۵۲) آمده است.

در آثار بزرگان ذکر شده، بررسی می‌شود تا مرز میان عارفان و عارف‌نمایان مشخص گردد.

۱. مرثیه

پیش از سخن گفتن درباره این گروه باید گفت ریا، از اخلاق ذمیمه و به معنی تظاهر به اعمال پسندیده، خود را پاکدامن جلوه دادن، دورویی و نفاق، خودنمایی، ترک اخلاص در عمل و در انجام اعمال و نظر بر خلق داشتن است.

امام محمد غزالی، ریا در طاعات حق را از کبایر می‌خواند و آن را به شرک نزدیک می‌داند و حقیقت ریا را در آن می‌داند که شخص خویشتن را به پارسایی فرا مردمان، نماید... تا وی را حرمت دارند و قبول نهند... و چیزی که دلیل پارسایی و بزرگی بود اندر دین، بر ایشان عرضه همی کنند (۱۳۶۱: ۲۱۲ - ۲۰۷).

مرثیه، عناوینی دارند و هر گروه دارای ویژگی‌هایی هستند که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.
متشبه مبطل به زاهد و عابد

در مصباح الهدایه، «متشبه مبطل به زهاد»، همچنین «متشبه مبطل به عابدان»، مرثیه نامیده شده‌اند (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۳ - ۱۲۲).

ایشان جماعتی‌اند که برای قبول خلق و به دست آوردن جاه و موقعیت در میان مردم زینت و اسباب دنیا را ترک می‌کنند و غافل‌اند که آن قبول و سجده خلق ازدهاست. (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۴/۲)؛ ممکن بود که بر بعضی حال ایشان مشته شود و پندارند که ایشان از دنیا اعراض کلی کرده‌اند و ایشان خود بر ترک مال، جاه خریده‌اند؛ ترکوا الدنیا للدنیا (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۲).

مولانا درباب این مدعیان چنین می‌گوید:

چند دعوی و دم و باد و بروت
ای تو را خانه چو بیت العنکبوت
همچو این خامان با طبل و علم
که الاقانیسم در فقر و عدم

می‌شود. این اوضاع آشفته در آثار ادبی - نظم و نثر - و تاریخهای نگاشته شده، منعکس شده است.

اگر چنین اوضاعی برای «راستان» درآورده و مایه خون دل خوردن، در عوض برای مزوران و سودجویان، شرایطی کاملاً مساعد و ایده‌آل محسوب می‌شده است. اگر بازار عرفان‌نمایی و ریاکاری در این دوره رونق دارد، امری دور از ذهن و عجیب نیست.

صورت‌های مختلف عرفان‌نمایی در قرن‌های هفتم و هشتم هجری

همان گونه که ذکر شد، عارف‌نمایان با سوءاستفاده از انحطاط و تشتت فکری و فرهنگی موجود در جامعه، با انگیزه‌های مختلف و روش‌های گوناگون، خود را به عارفان حقیقی شبیه می‌سازند. آنها از شمایل فرهنگی، آداب و رسوم و ظواهر اجتماعی مکتب عرفان که با اهدافی خاص به وجود آمده، سودجویی و سوءاستفاده می‌کردند.

ظواهری چون خرقة، مرقعه و، به طور کلی، هیأت ظاهر صوفیان، کرامات، سخنان و الفاظ و اصطلاحات خاص اولیا، اعمال و آدابی که انجام می‌دهند، چون سماع و ریاضت و ... می‌تواند دام صورت‌پرستان و ابزار صید خلق و حجاب حرص و آز و مکر مدعیان معرفت شود.

برای نمونه، یکی از ظواهر اجتماعی مکتب عرفان، پوشیدن مرقعه است. هجویری در کشف‌المحجوب تأکید می‌کند که اگر منظور بعضی از اهل زمانه و متظاهران از پوشیدن مرقعه کسب جاه و جمال نزد خلق باشد و ظاهرشان با باطن متفاوت، امری عجیب نیست که: اندر همه لشکر، مبارز یکی باشد و در جمله طوایف محقق اندک باشد (۱۳۷۵: ۵۹).

در این بخش مصادیق عینی و اجتماعی عرفان‌نمایی در دو قرن یادشده با توجه به نکاتی که

لاف شیخی در جهان انداخته

خویشتن را بایزیدی ساخته

(۱۳۶۳: ۱۴۳/۱)

و عبید زاکانی به این گروه طعنه می‌زند آنجا که

می‌گوید:

پای در کوی زهد و زرق منه

کاندر آن کوی آشنایی نیست

(۱۳۴۳: ۵۷)

و عطار می‌گوید:

اندر حرم معنی از کس نخرند دعوی

پس خرقة بر آتش نه زین مدعیان تاکی

(عطار، ۱۳۷۵: ۶۴۷)

این افسرده‌دلان دل‌مرده و ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۶) که حافظ نشان اهل خدا در ایشان نمی‌بیند:

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار

که با مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

(حافظ)

طاعتی نغز دارند ولی بی‌معنی و میان‌تهی و به قول

مولانا:

کلید در دوزخ‌ست آن نماز

که در چشم مردم گزاری دراز

اگر جز به حق می‌رود جاده‌ات

در آتش فشانند سجاده‌ات

عبادت به اخلاص نیت نکوست

و گرنه چه آید ز بی مغز پوست

(سعدی، ۱۳۷۲: ۳۳۱ - ۳۲۹)

و همین اشخاص چون تنها می‌شوند، رغبتی به انجام

فرائض ندارند و با ملالت و کسالت:

نمازی نغز بگذارند و تازه

سبکتر از نماز بر جنازه!

(عطار، ۱۳۳۸: ۸۳)

در حقیقت، ایشان به رسوم صوفیان مترسم‌اند و به زیّ ایشان متلبّس؛ ولی اهل حقیقت نیستند و از اصل فقر و زهد بی‌اطلاع‌اند که زهد کوتاهی آرزوست نه جامهٔ خشن پوشیدن و طعام خشن خوردن (عثمانی، ۱۳۴۵: ۱۸۰).

این گروه خود را به شکل فقرا و زهاد درمی‌آورند ولی چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

(حافظ ۱۳۷۴: ۲۷۰).

اوحدی، در جام جم، در طعن به این افراد، می‌گوید:

موی خود را دراز کرده به زرق

کرده آونگشان چو مار از فرق

رند و رقااص و مارگیر همه

زرق ساز و زرخ پذیر همه

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۴۱)

و مولانا می‌گوید:

ریش شانه کرده که من سابقم

سابقی لیکن به سوی مرگ و غم

هین روش بگزین و ترک ریش کن

ترک این ما و من و تشویش کن

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۱۲/۳)

ایشان نمی‌دانند که رنگ تصوف نه به صوف است و

بس (خواجوی کرمانی، ۱۳۰۶: ۸۳) و اینکه صورت حال

می‌کند طاعات و افعال سنی

لیک یک ذره ندارد چاشنی

(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۳۷/۱)

ایشان هیچ‌گاه به حقیقت دست نمی‌یابند؛ زیرا پیش

عارفان خدا، خدادان آن کسی است که خدا بین باشد نه

خداخوان (افلاکی، ۱۳۷۵: ۹۵۸).

ذوق باید تا دهد طاعات بر

مغز باید تا دهد دانه شجر

(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۳۸/۱)

سعدی در طعنه به عبادت ریایی ایشان می‌گوید:

تو هم پشت بر قبله‌ای در نماز

گرت در خدا نیست روی نیاز

مردان حق شبیه می‌سازند. مکاشفات روحانی خاص اولیا نیست، بلکه غیر اهل دین نیز به چنین مکاشفاتی دست می‌یابند. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: هرکه مجاهده کند به نفس برای نفس، به کرامت برسد (عطار، ۱۳۷۴: ۱۷).

البته اعمال چنین اشخاصی، نه کرامت که استدرج است: استدرج آن است که عمل بد بر ایشان آراید، پندارند نیکی است و همی کنند تا آنکه که شومی آن عمل به ایشان رسد و هلاک شوند. (مبیدی، ۱۳۵۷: ۳/۸۰۲) گروهی نیز که با اندک لطفی از حق و چند کشف و کرامت، به عجب و خودپسندی دچار می‌شوند و از راه حق به بیراهه می‌روند، مختصر همتانی هستند که:

نه می‌خورده نه در خرابات شده

بر خوانده قبالة رزی مات شده

(نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۲۲۰)

کرامت حجاب این اشخاص است و استدرج ایشان. در حقیقت، ظهور اعمال خارق‌العاده، برای جلب مشتری، از کرامت‌فروشان، نشان کذب دعوی ایشان است:

کرامات تو گر در خودنمایی است

تو فرعونی و این دعوی خدایی است

(شبستری، ۱۳۳۷: ۴۴)

زیرا سرّ کرامت، کتمان است و اگر از اولیا کرامتی به ظهور رسد نه برای عوام‌فریبی، بلکه بنا بر ضرورت و مصلحتی است؛ ایشان این امور را به چیزی نمی‌گیرند که:

این نشان ظاهر است این هیچ نیست

تا به باطن در روی بی‌نی تو بیست

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱/۴۲۸)

متشبه مبطل به مجذوبان واصل

مجدوب در اصطلاح کسی است که خداوند او را جهت خود برگزیده و به آب قدس پاک گردانیده

عارفان دلق است (سعدی، ۱۳۷۲: ۷۲) و باطنشان دریایی از معرفت. به قول مولانا:

هست صوفی آنکه شد صفوت طلب

نه از لباس و صوف و خیاطی و دب

ای بسا زراق گول بی وقوف

از ره مردان ندیده غیر صوف

(مولوی، ۱۳۶۳: ۳/۹۱، ۲۵)

درواقع، معرفت و رسیدن به کمال منوط به ظاهر نیست و در هر جامه‌ای و از هر صنفی می‌توان به خدا رسید:

مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست

کمر به خدمت سلطان بند و صوفی باش

(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۹۵)

و به قول مولانا، جهدی کن که تو معرفت جامه شوی،

نه جامه معرفت تو (افلاکی، ۱۳۷۵: ۴۰۵)

و سعدی به همین امر اشاره کرده، می‌گوید:

به روی و ریا خرقة سهل است دوخت

گرش با خدا در توانی فروخت

(سعدی، ۱۳۷۲: ۳۳۱)

این اشخاص، خدمات خود را در چشم خلق می‌آرایند و به جاه و مقام و اعتبار می‌رسند؛ ولی اگر در انجام کاری منفعتی نبینند، هیچگاه گرد آن نمی‌گردند.

آنکه از انجام اعمال خیر و خدمت به خلق، تنها در پی حظ نفس باشد و بدین وسیله بر معتقدان و مریدان خود بیفزاید نه «خادم» بلکه «مستخدم نفس» خویش است و سخن حافظ مصداق حال چنین شخصی است که:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

(حافظ)

کرامت فروشان

کرامت فروشان کاذب نیز ریاکارانی‌اند که خود را به

مجدوبان حق، علاوه بر سخنانی که بر زبان می‌آورند، حالاتی خاص نیز دارند؛ همچون حرکاتی مستانه در سماع و گریستن‌هایی از سر شوق که: عارفان و درویشان حق سماع نکنند الا از حق و برنخیزند الا از وجد (عثمانی، ۱۳۴۵: ۶۰۱) و ناله شوق از جرسی دیگر است. (خواجوی کرمانی، ۱۳۰۶: ۳۰)

ولی آنکه بی اثری از آثار نوازل وجد و حال، اظهار وجد و دعوی حال کند، خود عین نفاق و محض گناه بود، بل قبیحتر زلتی و شنیعتر حالتی باشد (عزالدین محمود کاشانی، ۱۹۸: ۱۳۶۷).

حافظ به رقص و سماع این کذابان طعنه می‌زند آنجا که می‌گوید:

چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا
ما نیز هم به شعبده دستی برآوریم

(حافظ)

و اوحدی می‌گوید:

دفع قوالم را دریدی تو
ز چه بر می‌جهی چه دیدی تو
چشم برهم نهی فرومالی
بر هوا می‌جهی و می‌نالی!
هرکجا نغمه‌ای است یا سازی
بم و زیر دف و خوش‌آوازی
زن و نظاره‌پراز در و بام
پیش ایشان سماع دارد نام

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۲۰۸-۲۰۴)

اصطلاح بافان و اصطلاح دزدان

اما متشبه مبطل به شیوخ واصل، خطرناکترین مرئیانی هستند که به زیّ اولیاء الله درمی‌آیند و عامّه را بازیچه اهداف و خواسته‌های خود می‌کنند. سخن عبید تعریضی دارد به این گروه آنجا که می‌گوید: سخن شیخان باور مکنید تا گمراه نشوید و به دوزخ نروید! (عبید زاکانی، ۱۳۴۳: ۲۰۵)

وجود این مقلدان سبب شده است که شناسایی

است. چنین شخصی بی‌جهد و رنج به مقامات و مراتبی عالی می‌رسد. (سجادی، ۱۳۷۵: ذیل مجذوب)؛ لاهیجی در شرح گلشن راز (۱۳۷۴: ۲۸۵)، طایفه‌ای را مجذوب مطلق می‌نامد که قلم تکلیف از ایشان برداشته شده است و ایشان را مجانبین حق می‌خواند.

اریاب مواجید در مرتبه کشف و شهود، سخنانی غیرمعمول بر زبان می‌آورند؛ ولی آن اشخاصی که مولانا بد رگ و حریصشان خوانده، با تقلید، عباراتی از مجذوبان حق می‌آموزند و خود را صاحب حال وانمود می‌کنند؛ به قول مولانا، کسی که از هستی خود نرسته، دم از نیستی می‌زند، همچون کسی است که در قعر چاه، اناالحق می‌گوید... و در دهان خود سیر گرفته است، دم از مشک می‌زند. (افلاکی، ۱۳۷۵: ۲۴۰)

این مدعیان، طایفه‌ای ریاکارند که به دروغ، دعوی استغراق و فنا دارند و خود را مست و بی‌خود وانمود می‌کنند و حرکات و سکنت خود را هیچ به خود اضافه نکنند... (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۱۲۱)

ایشان، جرعه‌چشان جام دغا و دغل‌اند و نمی‌دانند که:

حال نه قال است که گفتن توان
وجد نه نجد است که رفتن توان

(خواجوی کرمانی، ۱۳۰۶: ۸۴)

اوحدی با اشاره به این گروه می‌گوید:

پیر سالوس را پرسیدم
گفت من بارها خدا دیدم
آتشم در فتاد از آن نادان
گفتم ای دل‌تو نیکتر وادان
این که پیغمبر است باری دید
و آنکه موسی است نور و ناری دید
شیخکی روز و شب چو خر به‌چرا
از دو مرسل زیادت است چرا؟
هرکه حالی به خویش در بنسد
که ندارد به خویشتن خندد

(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۸۳-۱۸۱)

تمام قیود را دور انداخته‌اند. (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۱۴۴)
می‌توان آرا و عقاید ملامتیان را چنین خلاصه کرد: سبک زندگی و رفتارشان برخلاف عامه است؛ نسبت به مردم بی‌اعتنا هستند و تظاهر به ترک شریعت می‌کنند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۸۸ - ۸۷)؛ ایشان از سماع و تواجد و صیحه و امثال آن و از ابراز کرامت، از ترس فریفته شدن خود و دیگران، دوری می‌جویند. به عقیده شیخ شهاب‌الدین سهروردی فرق میان ملامتی و قلندری آن است که ملامتی در اخفای عبادات کوشد و قلندر در خرق عادات... قلندری آن باشد که اساس ظاهر نگه ندارد و ذوق دل، سرمایه خود ساخته باشد (سهروردی: ۳۱).

اما ملامتی‌نمایان یا «متشبه مبطل به ملامتیه»، زندیقانی هستند که دعوی اخلاص می‌کنند و به فسق و فجور می‌پردازند و ادعا می‌کنند هدفشان از انجام این اعمال، ملامت خلق است و سرکوب نفس؛ و یا گروهی هستند که اصلاً مقبول خلق نیستند تا ناچار باشند که خود را در معرض ملامت ایشان قرار دهند؛ با این همه، خود را ملامتی وانمود می‌کنند تا مردم ایشان را درویش بینگارند. در واقع، این اشخاص نیز دنیاطلبانی مرئی‌اند نه ملامتی و قلندر نمایان؛ نیز ربقه اسلام از گردن برداشته... و ایشان را حشویه خواندن لایقتر است. (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۲) و به قول حافظ:

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بترشد قلندری داند

مرید باید که ملامتی صفت باشد و قلندر سیرت؛ نه چنانکه بی‌شرعی کند و پندارد که ملامت است؛ حاشا و کلا که آن راه شیطان و دلالت اوست. (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۲۶۱)
تفاوت قلندر نمایان و ملامتی‌نمایان با اباحتیان - که به معرفی ایشان نیز خواهیم پرداخت - در این

انسان کامل از انسان‌نمایان، در مکتب عرفان، دشوار شود و گروهی بسیار به دام این محیلان گرفتار آیند. مولانا خطاب به ایشان می‌گوید:

ای تو نارسته از این فانی رباط
تو چه دانی محو و سکر و انبساط

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۶۸)

این افراد، گاه، بزرگ‌زادگان نالایقی هستند که با اعتبار و ارزشی که به میراث یافته‌اند و تکرار الفاظی چند، دکان باز کرده‌اند و شیخی می‌کنند:

کسی کز باب طرد و لعن و مقت است
پدر نیکو بد اکنون شیخ وقت است

(شبستری، ۱۳۳۷: ۴۴)

دسته دیگر، سالکان ابتری هستند که با چند اصطلاح که از پیران خود آموخته‌اند، پیری می‌کنند و اسرار تعلیم می‌دهند!

ظاهر صنعت بدیدی زاوستاد
اوستادی برگرفتی شاد شاد
ظاهرش دیدی سرش از تو نهان
اوستا ناگشته بگشادی دکان
چند دزدی حرف مردان خدا
تا فروشی و ستانی مرحبا

(مولوی، ۱۳۶۳: ۹۰، ۳۴۷)

ایشان مقلدانی حرفه‌ای هستند که به مدد عقل و کیاست خود، سخنان بزرگان را طوطی‌وار تقلید می‌کنند و به آن، طمطراق و سروری می‌اندوزند؛ ولی از جان مطلب غافل‌اند.

ملامتی‌نمایان و قلندر نمایان

ایجاد فرقه ملامتی و قلندری، حاصل تاکید بر مبارزه با نفس و «ریا» است. قلندری یکی از شعب ملامتی است و، درحقیقت، ملامتی عام و قلندری خاص است. به نظر می‌رسد قلندریه جناح افراطی ملامتیه باشند که یکباره خرق عادات و آداب را اختیار کرده،

این مکتب را دشوار کرده است.

در صفحات پیشین، به اختصار، به شکل‌های مختلف عرفان‌نمایی و عارف‌نمایی که در قرن‌های هفتم و هشتم، به شیوه‌های گوناگون، به فریب توده مردم مشغول بوده‌اند اشاره شد؛ و از آثار به جای مانده از بزرگان ادب و عرفان در این دو قرن، نکاتی از خصوصیات این افراد آشکار گشت.

از جمع‌بندی مطالب یاد شده می‌توان دریافت که در این دو قرن، که دوران تشتت فکری و فرهنگی است، بازار عرفان‌نمایی رواج و رونقی بسزا داشته است، چنانکه در آثار بزرگان نیز منعکس شده است؛ و عارف‌نمایان، با نامها و شیوه‌های گوناگون، مریدان ساده‌دل را بازیچه اهداف خویش می‌کرده‌اند.

با دقت در این مباحث می‌توان راه شناسایی این مزوران را دریافت و از ایشان دوری کرد. رباکارانی که طاعات و عبادات خود را در چشم دیگران جلوه می‌دهند و یا اعمال پسندیده و حسناتشان را برمی‌شمرند و یا به اصطلاح کرامات خود را وسیله جلب مریدان می‌کنند و تنها با تقلیدی کورکورانه و استفاده ابزاری از ظواهر اعمال اهل دل در پی فریب دادن و گمراه نمودن خلق‌اند، عارف‌نما هستند، نه عارف. اگر صفاتی ناپسند و ناروا دارند و اعمالی که انجام می‌دهند، خلاف سنت و سیرت پیامبر (ص) و ائمه (ع) است و در چارچوب مکتب اصیل عرفان نمی‌گنجد، در این صورت نیز چنین اشخاصی عارف‌نما می‌باشند.

منابع

- قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای؛
 افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۷۵)، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، دنیای کتاب، تهران؛
 اوحدی، اوحدالدین (۱۳۰۷)، جام جم، فردوسی، تهران؛
 جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشای جوینی؛
 حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی‌علیشاه، تهران؛

است که مباحیه به لباس صوفیه ملبس‌اند و معصیت می‌کنند و اعمال خلاف شرع انجام می‌دهند و ادعا نمی‌کنند هدفشان از انجام این اعمال ملامت خلق است؛ در حالی که ملامتی‌نمایان و قلندر‌نمایان چنین ادعایی دارند و مانند ملامتیه و قلندران، اغلب به هیأت صوفیان نیز در نمی‌آیند.

مباحیه (باطنیه)

در مصباح‌الهدایه، متشبه مبطل به صوفیان، «مباحیه» یا «باطنیه» خوانده شده‌اند. ایشان جماعتی‌اند که به هیأت صوفیان درمی‌آیند ولی از حلیت عقاید و اعمال ایشان عاطل و خالی هستند؛ ربه طاعت از گردن برداشته، خلیع العذار در مراتع اباحت می‌چرند. (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۰)

این جماعت، به حدود شریعت بی‌اعتنایی می‌کنند و انجام هر عملی را مباح می‌دانند:

شرع و تقوا را فکنده سوی پشت
 کو عمر کو امر معروفی درشت
 کاین اباحت زین جماعت فاش شد
 رخصت هر مفسد و قلاش شد
 کوره پیغمبر و اصحاب او
 کو نماز و سبحه و آداب او
 (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۹۰)

چنین تصوفی که به ظواهر دیانت پشت پا زده نه مکتب اصیل عرفان، بلکه مکتب ساختگی مباحیان است و در یک کلام:

صوفی ای گشته به پیش این لثام
 الخیاطه و اللواطه والسلام

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۵/۳)

نتیجه‌گیری

جریان قدرتمند عرفان‌نمایی همواره مکتب عرفان را تهدید کرده و از عواملی است که شناخت و شناساندن

- خواجوی کرمانی (۱۳۰۶)، *روضه الانوار*، تهران؛
 خواندیمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، *حبیب‌السیر*، تصحیح دبیر سیاقی، خیام، تهران؛
 ریپکا، یان (۱۳۵۴)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران؛
 زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷)، *ارزش میراث صوفیه*، امیرکبیر، تهران؛
 سجادی، سید جعفر (۱۳۷۵)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، طهوری، تهران؛
 سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۲)، *کلیات*، تصحیح محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران؛
 سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۶۲)، *دیوان*، تصحیح مدرس رضوی، سنایی، تهران؛
 سهروردی، شهاب‌الدین (بی تا)، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی، به کوشش قاسم انصاری، علمی و فرهنگی، تهران؛
 شبستری، محمود (۱۳۳۷)، *گلشن راز*، انتشارات محمود، تهران؛
 عبید زاکانی (۱۳۴۳)، *کلیات*، زوار، تهران؛
 عثمانی، ابوعلی (۱۳۴۵)، *ترجمه رساله قشیریه*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، علمی و فرهنگی، تهران؛
 عزالدین محمودبن علی کاشانی (۱۳۶۷)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح جلال‌الدین همایی، هما، تهران؛
 عطار نیشابوری (۱۳۳۸)، *اسرارنامه*، تصحیح سید صادق گوهرین، شرق، تهران؛
 تهران؛
 _____ (۱۳۷۵)، *دیوان*، تصحیح تقی تفضلی، علمی و فرهنگی، تهران؛
 _____ (۱۳۷۴)، *تنکرة الاولیا*، با استفاده از نسخه نیکلسون، صفی‌علیشاه، تهران؛
 عظاملک جوینی (۱۳۷۵)، *تاریخ جهانگشا*، تصحیح محمد قزوینی، دنیای کتاب، تهران؛
 غزالی، محمد (۱۳۶۱)، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، تهران؛
 لاهیجی، محمود (۱۳۷۴)، *شرح گلشن راز*، تهران؛
 مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۵)، *مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی*، توس، تهران؛
 مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، به کوشش نصرالله پورجوادی، امیرکبیر، تهران؛
 میرحسینی، محمد حسین (۱۳۷۲)، «امیر مبارزالدین، امیر محتسب»، *فصلنامه هستی*، شماره پانزیم، تهران؛
 میدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۵۷)، *کشف الاسرار و عنده‌الابرار*، تصحیح علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران؛
 نجم‌الدین رازی، ابوبکر بن محمد (۱۳۷۴)، *مرصادالعباد*، تصحیح محمد امین ریاحی، علمی و فرهنگی، تهران؛
 هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۷۵)، *کشف‌المحجوب*، تصحیح و ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، طهوری، تهران. ■